

آیا اهل بیت مبین قرآنند؟

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و على آله الطاهرين

بیان خدا بر مبنای ربوبیت مطلقه کامله، در کتاب های و حیانش، مخصوصاً قرآن، آئین و ائقن و انور البیان است. و کسانی که خیال می کنند رسول گرامی (صلوات الله علیه) و سپس ائمه معصومین (علیهم السلام)، مبین القرآن اند، اینها عمیقاً در اشتباهند. چون معنایش این است که معصومان محمدی (علیهم السلام)، بیانشان در ایتقان، و در تنویر، و در توضیح، اوضح است، و آئین است و انور است از قرآن شریف. و اصولاً بر مبنای قرآن، داخلی و خارجی اش، خارجی اش کل مسلمانان تاریخ، معتقدند که قرآن شریف نه تنها از نظر معنا، بلکه از نظر لفظ، در لغت، در فصاحت، در بلاغت، عالی ترین مراحل اعجاز را دارد. آیا این قرآن که دارای عالیترین مراحل اعجاز است، در ظاهر و باطن، در لفظ و معنا، مادون اعجاز بیانی و معنوی رسول گرامی میتواند باشد؟ غیر ممکن است.

مثلاً بعضی از مفسران و یا مستفسران، استدلال به آیاتی از قرآن کرده اند که پیامبر بزرگوار، مبین قرآن است. در سوره نحل به دو آیه استدلال کرده اند: و «ما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه» (نحل، ۶۴)، و «انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم» (نحل، ۴۴). ما اولاً عرض می کنیم، فرض می کنیم که این آیه متشابه است، با متشابه نمی شود استدلال کرد مگر با ارجاع به محکم. و در ثانی متشابه نیست. این دو آیه محکم اند و لکن آن معنای که شما برداشت می کنید از این

دو آیه، معنای تحمیلی است. مثلاً آیه «و ما انزلنا علیک الكتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه»، تُبیین به چی؟ به قرآن. «و ذکر بالقرآن من یخاف وعید» مثل کسی است که نورافکن همراهش هست و در ظلماتی قرار می‌گیرد، می‌گویم تو این ظلمات را برطرف کن. یعنی با بدنش؟ با لفظش؟ با عملش؟ یا با نورافکن؟ نورافکن کلی که امام است بر پیغمبر بزرگوار، و بر دیگران، قرآن است. پیغمبر منهای قرآن، نور و حیانی، هرگز ندارد نور و حیانی نُبوءتی و رسالتی مربوط است به وحی الهی. درست است، زمینه قلب رسول گرامی، از نظر عصمت بشری، ظرف است و آماده است برای نزول وحی ربانی، ولیکن قبل از نزول وحی ربانی، و بعد از آن، امام، قرآن است. پیامبر بزرگوار، مشعل دار وحی قرآنی است که «فذكر بالقرآن من یخاف وعید».

حالا، در این آیه، «و ما انزلنا الیک الكتاب الا لتبین لهم»، «هم» چه کسانی هستند؟ «الذی اختلفوا فیه». چه کسانی در کتاب ربانی اختلاف کردند؟ اهل کتاب. اهل کتاب که در کتابهای ربانی، اختلاف کردند، تحریف کردند، جعل کردند، زیاد کردند، کم کردند، اختلافشان را چی باید حل کند؟ قرآن. پس «فذكر بالقرآن من یخاف وعید».

پیغمبر به وسیله این نور معصومانه مطلق و حیانی قرآن، که خالص است، و هرگز زیاد و کم نشده است، و هرگز تحریف نشده است، و در بُعد اعلاّی وحی است علی الاطلاق، و مُهْمِین است بر سایر کتب آسمانی، گرچه تحریف نشده باشند، آن اختلافاتی که اهل کتاب در کتاب های و حیانی کردند، آن اختلافات را قرآن حل می‌کند. بنابراین معلوم می‌شود که این بیان پیغمبر نیست که پیامبر بیان کند خود قرآن را، نخیر. قرآن بیان می‌کند پیغمبر را. قرآن اثبات رسالت پیغمبر را می‌کند. «یس، و القرآن الحکیم، انک لمن المرسلین، علی صراط مستقیم». آیه دیگرش که آیه ۴۴ است: «وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیه»، ناس چه کسانی هستند؟ ناس کتابیین هستند؟ که «ما نزل الیه» با «ما لم یُنزل» قاطی شده! در تورات و انجیل که بر حسب تحقیق گروهی از علمای نصرانی حدود صد هزار یک تا یک میلیون غلط دارد، که اضافاتی شده است، کم شده است، وحی بشری غلط یا غیر مطلق، با وحی ربانی مطلق، قاطی شده است، «وانزلنا الیک الذکر»، تذکر می‌دهد این قرآن، تو را و دیگران را که آیات و حیانی کتب وحی چیست؟ و آیات غیر و حیانی کدام است؟

وانگهی بر می‌گردیم، فرض کنیم این دو آیه صریح نیست، محکم نیست، متشابه است. باید ارجاع بشود این دو آیه به کل آیاتی که قرآن را نور مطلق، برهان مطلق، حجت بالغه مطلق، بلاغ مطلق، برهان مطلق، و هدایت مطلق می‌داند. چه چیزی

فوق مطلق است؟ پیغمبر بزرگوار هر که باشد و هر چه باش مطلق نیست مگر بر مبنای وحی. و وحی قرآنی، پیغمبر را بر مبنای بیان و برهان و نور قرآن، مطلق کرده است.

خوب، حالا، از نظر دیگر از آیاتی از قرآن می فهمیم که مرجع در کل اختلافات قرآن است. اگر مرجع مبهم باشد، متکی به بیان باشد این، دور بوجود می آید. برای اینکه اگر بخواهیم بفهمیم روایت از معصوم است باید با قرآن موافق باشد و اگر قرآن را نفهمیم باید مراجعه به روایت کنیم.

پس فهم روایت در اصالت و صدورش مربوط به موافقت با قرآن است و فهم قرآن هم مترتب بر روایت است. این دور صریح است. محک باید خودش بیّن باشد، تا فلزات زردی را که با محک می سنجند، بدانند این فلز زرد طلاست یا طلا نیست. مثلاً در آیاتی مثل «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»، «فان تنازعتم فی شیء فردّوه الی الله و الرسول». پس دو مبدأ اصلی و فرعی، برای رفع اختلافات بین مسلمانها داریم. محور اول الله است و محور دوم رسول. الله را که ما نمی بینیم، وحی خدا را هم که نمی شنویم، بنابراین الله یعنی کتاب الله. شخص الله نیست چون شخص الله بر غیر انبیا وحی نمی کند. بلکه کتاب الله است. شخص رسول هم نیست بلکه سنت قطعی رسول الله است.

تازه بر حسب آیاتی چند، سنت قطعی رسول الله، بر مبنای خود کتاب است. پس محور اصلی و فرعی در بُعدی کتاب است، و در بُعدی محور اصلی در نصوص و ظواهر مستقره، کتاب است، و در غیر این ها سنت رسول الله است بر مبنای حروف مقطعه و حروف رمزیه.

[سوال حضار: تبیین رسول الله به چه معناست یعنی از آیات قرآن برای اهل کتاب نقل می شود؟]

- بله دیگر

[این نقل اگر باشد پس بای بگوید لِتَبْلَغَ]

- ببینید، «فذكر بالقرآن من يخاف وعيد»، «ذكر بنفسك» نیست، برسالتك، بنفسك، بعقلك، بعلمك، نیست. بالقرآن.

[پس اگر اینطور باشد فقط مقام رسالتش است یعنی اینکه فقط آیات قرآن را به آنها برساند]

- بله

[باید فراتر از این باشد]

- چطور؟

[خود رسول الله می آمدند آیات را توضیح می دادند، یا عرض برهم می کردند و در کنار هم می گذاشتند. این می شود فراتر از ابلاغ]

- بله، منتها دیروز عرض کردیم باز تکرار می کنیم. ببینید، مطالبی است از قرآن که درش اختلاف نمی شود که بشود اصلاً. اگر اختلاف بشود قصوراً یا تقصیراً است. مثل نصوص قرآن و ظواهر مستقر قرآن. ولیکن در همین نصوص قرآن و در همین ظواهر مستقر قرآن اگر اختلاف کردند، پیغمبر به چه وسیله حل اختلاف می کند؟ بوسیله نص، «یا زارة لِمکان الباء»، بوسیله ظاهر مستقر، بنابراین به وسیله خود قرآن، نسبت به کسانی که اختلاف دارند، علیه نص یا له اش، یا علیه ظاهر مستقرش یا له اش، بوسیله خود قرآن، تبیین می کند. پس قرآن، قرآن را تبیین می کند.

وانگهی در بُعد سوم که معانی حروف رمزی قرآن است، که غیر از پیامبر دیگر کسی نمی داند، پس پیغمبر بُعد اهمّ وسیله تبیین رسالتی اش، نسبت به قرآن، وحی دوم است. چون وحی اول، نسبت به کل آیات قرآن است، در مثلث، نص، ظاهر مستقر، رمز. منتها در نص و ظاهر مستقر، تمام عربی دانه شریک هستند. ولیکن در حروف مقطعه رمزی هیچ شریکی نیست. وحی دوم است. در آیاتی که نص است یا ظاهر مستقر است، یک وحی است. «قل هو الله احد» یک وحی است. ولیکن در آیاتی که حروف رمزی است دو وحی است. یک وحی، وحی لفظ: قاف. نون، الف، لام، میم، را، وحی دوم، وحی معناست. پس در آیاتی که نص است و یا ظاهر مستقر است، وحی معنا نیست. وحی لفظ دالّ، در بالاترین مراحل دلالت و فصاحت و بلاغت، مربوط و دنباله همان وحی لفظ است. ولیکن در حروف مقطعه رمزی اضافه بر لفظ، وحی معنا هم رسیده است.

اگر وحی معنا بر پیغمبر نباشد، پیغمبر هم مانند ما نمی داند. این یک بُعد، که حتماً باید رسول گرامی، که وحی معنای حروف رمزی بر او نازل می شود، برای ما بیان کند. این بُعد ضروری علی الطلاق است، بلا استثناست. و بُعد ضروری غیر مطلق قابل استثنا این است که احیاناً کسانی حتی از مفسران، برخلاف نص و یا ظاهر مستقر قرآن حرف می زنند. اینجا پیغمبر ارشاد می کند، امام ارشاد می کند، یا زاره لِمکان الباء، یا فلان لِمکان حرّم، یا فلان لِمکان فرض.

این جا در بُعد قصور و تقصیر دلالتی قرآن نیست، بلکه در بُعد قصور و تقصیر مستدلّین به قرآن است، که یا در نص و ظاهر مستقر تردید می کنند، یا تحمیل برخلاف می کنند. این بُعد دوم.

بُعد سوم: همانطور که قرآن فرمانده و حیانی رسالتی است، پیغمبر هم فرمانده و حیانی رسولی است. همانجور که قانون معصوم است، بنیان گذارنده قانون که خداست معصوم است، و فرستاده قرآن به قلب رسول، معصوم است، این رسول دو بُعدی است. یک بُعد بر مبنای امامت قرآن که نازل است، و یک بُعد بر مبنای فرماندهی بر مبنای قرآن.

اگر قانون معصوم باشد، و کسی که امر به قانون می کند، معصوم نباشد، ناقص است. اگر کسی که عمل به قانون می کند معصوم است، و قانون معصوم نیست، ناقص است. اگر هر دو غیر معصومند، ناقص در ناقص است. ولکن، اگر قانون معصوم باشد، که قرآن در بالاترین مراحل عصمت است، پس فرستاده به سوی او هم باید معصوم باشد.

مادامی که معصوم تشریف دارند، در بُعد اول بنیان معصوم قرآنی، باید این قرآن را مستقر کند. از نظر سیاسی، عبادی، فردی، اجتماعی و سایر موارد. و بعد تالی تلّویشان، نُوّاب عام یا نواب خاص، بر دو مبنای اصل قرآن است، در دو بُعد دلالتی، مبنای فرع سنت است، در بُعد غیر دلالتی، صد در صد. و در بُعد دلالتی هم بیان کردن این که شما برخلاف نص فتوا دادی، برخلاف ظاهر فتوی دادی، بر خلاف دلالت قرآن فتوا داده ای. بنابراین در کل مفسر قرآن، خود قرآن است.

مثلاً از جمله آیاتی که دلالت بر این مطلب دارد: «ولا یأتونک بمثلٍ إلیّ جئناک بالحقّ و أحسن تفسیراً»، آیا قرآن «احسن تفسیر» است برای غیر خودش و برای خودش نیست؟ اول خود است بعد دیگران. اگر قرآن خود خویشتن را تفسیر نکند، و عاجز باشد، از تفسیر کردن بیان های دیگر هم عاجز است. بنابراین قرآن «احسن تفسیر» است. و آیات بر این مطلب ما بسیار زیاد داریم.

خوب، حالا، چنان که دیروز عرض کردیم، ما مفسران، و ما قرآن دانان، و ما قرآن پژوهان، که لغت عربی قرآن را باید بر مبنای لغت و ادب قرآن بدانیم، کلاً کلّ مکلفان، چه مستقیماً به قرآن مراجعه کنند، چه غیر مستقیم به ترجمان صحیح صد در صد قرآن مراجعه کنند، اینها در بعد اول هیچ اختلافی نباید داشته باشند. بر مبنای آیاتی چند از جمله «واعتصموا بحبل الله جمیعاً»، «حبل الله» یک بُعد عمومی دارد، و چند بُعد خصوصی، بُعد عمومی حبل الله متین، که وحی الله قرآنی است،

تکالیف صد در صد عامّه کلّ مکلفان است، در بُعد عقیدتی و در بعد احکامی. پس عصمت گرفتن از قرآن در بُعد اول، لازم است برای کل مکلفین، «و اعتصموا بحبل الله جميعاً».

و چند بار عرض کردیم که این عصمت، کلّش در سه بُعد است. ولیکن در کل سه بُعد عصمت، اصلاً نمی تواند مورد تکلیف باشد. تحصیل عصمت از برای غیر معصومان محمدی، از محالات است. بنابراین این عصمت عملی نیست، عصمت عقیدتی نیست، بلکه عصمت علمی است. عصمت علمی به تراز اول احکام عقیدتی و احکام عملی فرعی است. عصمت گرفتن یعنی اینکه اختلاف بین مسلمانان، غلط است. اگر مسلمانان، مراجعه کنندگان به قرآن، اختلافی در مبانی اولی عقیدتی و یا احکامی داشته باشند، این مربوط به قصور و تقصیرشان است. قصور عن تقصیر، و تقصیر عن قصور.

بنابراین لازم است مسلمانان خود را کلاً مجهز کنند، مخصوصاً شرعمداران، مخصوصاً قرآن پژوهان، که کل شرعمداران لازم است در نظر اول قرآن پژوه باشند، بعد سنت پژوه در حاشیه قرآن. بنابر این دیگر اختلاف در فتاوا معنا ندارد. اختلاف در فتاوا که بر مبنای عصمت وحی قرآنی است، وقتی به صفر می رسد که خطایی نباشد، شک نباشد، ظن نباشد، احتمال نباشد، بلکه قطع و یقین عادی با درجات و مراتب آن باشد.

بنابراین اختلاف مفسران و غیر مفسران در معانی تراز اول درجه اول قرآن، این اختلافات بر مبنای گنگ بودن دلالتی قرآن نیست، بلکه بر مبنای گنگ بودن قرآن پژوهان است. و بدتر، گنگ بودن کسانی که قرآن پژوه نیستند، فقط تحمیل بر قرآن می کنند، تنقیص می کنند، یا از یاد می کنند. به طور راستا، راست نگر، و راست نظر، و راست فکر، و راست تدبر، و راست دقت، در قرآن نیستند. در آیات قرآن، تفکر، تعقل، نظر، و سایل تبیین معانی قرآن شده است، در بُعد اول حداقل. و در ابعاد اشاره و لطایف، در بُعد دوم و سوم. و در ابعاد حقایق که تاویل است، مربوط به لفظ نیست، این مربوط به معصومان علیهم السلام است. از جمله عظمت های عمومی کلی قرآن، که شامل کلّ زمانهای وحی، و کل زمانهای تکلیف است «الرحمن، علّم القرآن، خلق الانسان، علّمه البيان» ببینید، «علّم القرآن» قبل است. تورات نیست، انجیل نیست، صحف نوح نیست، صحف ابراهیم نیست، اینجا تقدم شرفی است. تقدم شرفی قرآن بر خلقت انسان، و بر تعلیم بیان، دلیل است بر این که، اصولاً شرف اصلی انسانیت، و عالم تکلیف، بر مبنای تعلّم قرآن، دریافت قرآن، و پژوهش کردن نسبت به قرآن است.

حالا، این تکلیف عام نسبت به قرآن، در کل جهات تکلیف، و در کل جهات بلوغ و تبلیغ، امکان دارد بیان نداشته باشد؟ مجمل باشد؟ مخفی باشد؟ در لفظ «بینات»، در ۵۲ آیه ذکر شده است. بینات کل کتب آسمانی که بر انبیا نازل شده است، چه کتب آسمانی اصلی ولایت عزم، چه کتب آسمانی فرعی در حاشیه ولایت عزم، در ۵۲ آیه. منتها در این ۵۲ آیه، یازده آیه آن منحصر به قرآن است. و بقیه اش مربوط به کل کتب آسمانی است. آیا قرآن که بینات است، بینات، باز بینات لازم دارد؟ بینات مُبیین کلّ شیء است، بینات، نور و از این قبیل.

خوب، بحث دیگر. بالاخره ما که کلاً در بُعد قرآن پژوهشی صحیح صد در صد راستای مستقیم باید کار کنیم، چه کار کنیم؟ آیا احتیاجی به علوم دیگر نداریم؟ یعنی هر کسی می تواند؟ قرآن را بفهمد و لو در سطح عادی؟ و لو در سطح اول عادی همگانی، هر کس می تواند بفهمد؟ بدون وسیله؟ نخیر. وسیله می خواهد. وسیله دو گونه است. یک وسیله درونی است، و یک وسیله برونی. و هر دو وسیله باید مطلق باشد، که نور علی نور باشد. با کلنگ آب را نمی شود شکافت، و با دست فولاد را نمی شود کند. باید تناسب باشد بین وسیله تفهم و مورد تفهم.

بنابراین فطرت انسان، عقل انسان، فکر انسان، علم انسان، حس انسان، که دو بخش است، یک بخش مطلق و غیر قابل خطا و مورد وحدت و اجماع و قبول کل عقلا است. و یک مورد اختلافی است. مطالب فطری، مطالبی که بر مبنای فطرت ادعا می شود، یا اختلافی است یا غیر اختلافی. اگر مطالب فطری غیر اختلافی، عقلی غیر اختلافی بر مبنای فطرت، فکری غیر اختلافی، علمی غیر اختلافی، حسی غیر اختلافی باشد، این غیر اختلافی ها در پنج مرحله از مقدمات تفهم قرآن است. چون فرودگاه قرآن فطرت است، فطرت مطلق، همان جور که قرآن وحی مطلق است، فرودگاهش فطرت مطلقه است، عقل مطلق است. عقل در بُعد اطلاق، چون عقل گاهی بی عقلی می کند، گاه با عقلی می کند، با عقلی هم گاه مطلق است و گاه غیر مطلق.

فطرت مطلقه، عقل در بُعد اطلاق، تفکر در بُعد اطلاق، علم در بُعد اطلاق، حس در بُعد اطلاق، از وسایل و ابزارهای فهم قرآن هستند به طور اطلاق. که اگر این ابزارها لکه دار شوند، غبارهایی بر فطرت، چه برخلاف علم، چه شک، چه ظن، باشد این از ابزار بودن، برای فهم قرآن، خارج است. مطلق را با مطلق، علم را با علم مطلق، مطلب فطری قرآنی که بر مبنای فطری مطلقه و به طور مطلق.

بنابراین کسانی که یک پیش فرض هایی دارند، که این پیش فرض ها یا غلط است یا غیر مطلق. با پیش فرض غلط، نمی شود قرآن را فهمید. با پیش فرض غیر مطلق هم

نمی شود فهمید. با پیش فرض مطلق، معصوم، که غیر قابل اختلاف است، و هرگز اختلاف ندارد، این وسیله فهم قرآن است. هم پیش فرض های غلط، و هم پیش فرض های مشکوک و مظنون، و هم پیش فرض های مردد، و غیر مطلق، این ها ابزارهایی برای فهم قرآن نیستند. و همچنین انتظارات. انتظار داریم که این آیه بر این معنا دلالت کند. همان طوری که پیش فرض های غیر مطلق، اگر وسیله نگرش به آیات قرآن باشد، مخصوصاً آیاتی که بسیار عمیق است، این موجب تحمیل بر قرآن است، همچنین، انتظارات غلط، انتظارات غیر مطلق، این ها هم نمی شود وسیله تفهّم قرآن باشد.

بنابراین، قرآن را به طور مستقیم، با فطرت مطلقه و عقل مطلق و علم مطلق و حس مطلق باید که فهمید. حس گاه مطلق و گاهی غیر مطلق است. مثلاً زمین که دارای حرکت است این را حس نمی فهمد، علم می فهمد. ولکن در زمانهای قبل مانند زمان فخرالدین رازی، این آیات «ذلول» و آیات «کفات» و آیات حرکات ارض را تحمیل کرده که، نخیر این برخلاف حس است، چون اگر زمین حرکت می کرد، ما اگر می پریدیم بالا باید جایی دیگر می آمدیم پایین. خوب، این حس غیرمطلق است. این حس غیر مطلق موجب تحمیل بر قرآن می شود که زمین حرکت نمی کند. و لکن در مطالبی که حس کند است و مطلق نیست، باید صبر کرد تا علم تأیید کند. اگر هم علم تأیید نکند، نص قرآن «ذلول» است، «کفات» است، «راجفه» است حتی. یکی از اسماء در قرآن «راجفه» است. راجفه یک لفظی است که دلالت بر حرکات متنوع زمین می کند. بنابراین این قرآن از نظر علمی، مطالب علمی، منحصر به زمان قبل نیست که، باید صبر کنند تا واقع شود. اگر هم واقع نشد علماً، باید قبول کنند. برای اینکه «للقرآن آیات متشابهات یفسره الزمن»، ابن عباس می گوید که «إن للقرآن آیات متشابهات تفسره الزمن».

گاه تشابه لفظی است، گاه تشابه معنوی است. قرآن إخبار کرده است، به علمی در آینده که هنوز در زمان نزول، واقع نشده. می توانیم تکذیب کنیم؟ نخیر. باید صبر کنیم تا علم تأیید کند. اگر هم علم تأیید نکرد، علم مطلق بر خلاف یک نقطه قرآن نمی تواند نظر دهد. علم یا تأیید می کند یا نمی کند. اگر تأیید کند که فیها. اگر هم تأیید نکند، انکار نمی کند. بنابراین، آنچه مورد انکار علم مطلق، عقل مطلق، فطرت مطلقه، حس مطلق، هرگز وجود ندارد.

در طول تاریخ یک نمونه هم حتی در کار نیست. بنابراین باید خود را از غبارهای جهالت، از غبارهای تحمیل، از غبارهای فرض های غلط یا غیر مطلق، از غبارهای

انتظار خالی کرد، باید لخت و عور از غبارهایی که انسان را در درک و در دریافت، از اطلاق بیرون می کند، خارج شد. این در بُعد پژوهشگر.

در بُعد قرآن: «القرآن یفسر بعضه بعضاً». کلاً مفسران مستفسرانند، مفسران نیستند. چون فسر، کشف القناع است، آیا در قرآن قناعی هست؟ خدا که حرف زده، در حرفش قناع هست؟ یعنی کمتر از عقلاست؟ کمتر از سایر گویندگان است؟ این که نیست. بنابراین کشف القناع از خودمان می کنیم. دو کشف القناع است، یک کشف القناع از خودمان، قناع های فطری، حجاب های عقلی، حجاب های علمی، حجاب های حسی، حجابها را بر می داریم، بی حجاب با قرآن برخورد می کنیم. این یک حجاب.

دوم: حجاب های درون تفسیری قرآن، مثلاً در قرآن داریم که «خلق السماوات والارض فی ستة ايام»، و از این قبیل آیات داریم. حالا، «سته ايام» ستة معین است، ايام چی؟ آیات دیگر معنا می کند. یا اینکه سماوات و ارض، سماوات چندتاست معلوم نیست، جمع است. ارض چند تاست؟ معلوم نیست. بنابراین این قناعی بر سماوات از نظر عدد هست. قناعی بر عقل از نظر عدد هست، ولیکن کاشف این دو قناع آیات دیگر است: «سبعاً طباقاً»، و آیات دیگر. بنابراین مفسر مستفسر است، یعنی قرآن را با قرآن تفسیر کردن، مفسر کلام الله، خود الله است در کلام خودش، نه اینکه مفسر، حتی پیغمبر، حتی پیغمبر هم مفسر قرآن نیست، مستفسر قرآن است. اولاً خود را تفسیر می کند از نظر ادراک درونی. ثانیاً قرآن را تفسیر می کند به وسیله خود قرآن.

بنابراین این تفسیر قرآن استفسار درونی است و استفسار برونی. استفسار درونی قناع ها و پرده ها و غبارهای درونی را در فهم لغت، در فهم ادب، در کل ابعاد، برداشتن است. و استفسار برون مرزی استفسار از قرآن است، که «القرآن یفسر بعضه بعضاً» و در جای دیگر «بعضه علی بعض». این مرحله دوم.

مرحله سوم نمونه هایی ما داریم که مفسرین اختلاف کرده اند، ولی اختلاف یا روی قصور تقصیری است، یا روی تقصیر قصوری است. مثلاً فرض کنید که «و طعام الذین اوتوا الكتاب حلُّ لکم و طعامکم حلُّ لهم»، به این آیه یا مراجعه نکرده اند، یا برحسب احادیثی طعام را تفسیر کردند به گندم! آیا طعام گندم است فقط؟ آیا گندم تر است؟ گندم نوعاً خشک دیگر، مگر ترش کنند. آیا گندم که خشک است، کسی اظهار کرده که گندمی که دست یهودی بوده نجس است؟ خشک که تأثیر نمی کند. پس این طعام را از نظر روایت غلط معنا کرده اند، و اگر بخواهیم تفسیر کنیم روایت را می گوئیم که «کالخصروات والبقول والحنطة». این تفسیر برای برطرف کردن گوشت است.

گوشتی که از دست اهل کتاب می گیریم، تزکیه نشده است، بنابراین طعام تخصیص خورده است.

مثلاً در قرآن به آب می گوید طعام، «فمن لم یطعمه فإنه منی»، طعام کل مایطعم است. چه هوا باشد، چه غذا باشد، چه آب باشد. اگر مراد از طعام حنطة بود می فرمود: و حنطة الذین.. پس قرآن که افصح الکلام است و بیان است چرا به جای حنطة، به جای بقول، طعام گفته؟ پس طعام نص در اطلاق است که کل مایطعم، چه خوراکی باشد چه آب باشد. بنابراین چه آب و چه غیر آب را از اهل کتاب بگیرید، این حل است. این در صورتی است که نجس نباشند. اگر نجس ذاتی باشند آیا آب به دستشان نمی خورد؟ طعامی که درست می کند به دستشان نمی خورد؟ حتی امروز دست می خورد چه برسد به سابق ها. در زمان نزول آیه سفره ای که اهل کتاب می اندازند، آیا دست به این غذا نمی زنند برای درست کردنش؟ آب می آورد، دست نمی زند؟ بنابراین، این «طعام الذین..» دلیل بر این است که اهل کتاب پاک هستند. حالا، کسانی که می گویند این طعام حنطة است، این طعام چیزهای خشک است، این ها اشتباه کرده اند.

و در مورد «و ما اختلفتم فی شیء فردوا الی الله» اگر این اختلافات را رد به کلام الله کنیم، طعام، این آیه «وطعام الذین اوتوا الکتاب..» دلیل است قطعاً بر طهارت ذاتی اهل کتاب.

یکی از مراجع که فوت کرده، نمی گویم کی، مشهور نبود خیلی، یکی از دوستان رفته بود و گفته بود آیا شما اهل کتاب را پاک می دانید یا نجس. گفته بودند نجس. گفته بود «و طعام الذین اوتوا الکتاب حل..» برایش تبیین کرده بود، گفته بود من به این آیه برخورد نکرده بوم. یا برخورد نمی کند فقیه، یا اگر برخورد کند برخورد علیه می کند.

اگر برخورد له، به صورت مستقیم و راستا بشود دیگر اختلافی نمی ماند. بنابراین اختلاف مفسران، و اختلاف فقیهان، و اختلاف اصولیان، و اختلاف فیلسوفان و عرفا، و اختلاف علما، در مطالبی که در قرآن موجود است، این اختلاف دلیل بر اختلاف دلالی قرآن نیست. قرآن دلالت و حدانی فوق کل فصاحت ها، و فوق کل بلاغت ها دارد، و باید که با حالت استفسار درونی و بیرونی، به قرآن مراجعه شود، تا مطالب درجه اول که مربوط به کل مکلفان است از قرآن فهمیده شود.

یا فرض کنید که راجع به تیمم. همه آقایان می گویند که تیمم بر چیزهایی باید کرد که نجس نباشد پاک باشد. قرآن می فرماید که «طیباً». «و تیمموا صعیداً طیباً». یادمه

که استفتاء از آیت الله خوئی شده بود، من هم در جلسه نشسته بودم. ایشان همان قول معروف را فرمود که این باید که پاک باشد. خاک پاک، سنگ پاک، چوب پاک. من گفتم پاک نیست، «طیباً». طیب اخص از پاک است. فرمودند شما فتوا می دهی بر این نظر؟ گفتم خدا فتوا داده است ما مقلد خدا هستیم. بحث زیاد شد، آقا سید محمد باقر صدر بودند و دیگران که همه شان جز بعضی ها قبول کردند. کسانی که می توانستند بر محور قرآن فتوا بدهند قبول کردند. آقای خوئی هم فتوایش را عوض کرد. که اگر شما «ما یتمم به» پیدا نکردید که طیب باشد ولو پاک باشد شما «فاقد الطهورین» هستید. منتها بحث در فاقد الطهورین اینست که آیا فاقد الطهورین واجب است نماز بخواند یا نه؟ این بحث دوم است. ولکن اصولاً فاقد الطهورین کسی است که، نه آب پاک دارد، نه آب پاکیزه. اگر آب پاک است ولی متعفن است و پاکیزه نیست، با این آب وضو نباید گرفت. و در خاک هم یا غیر خاک، اگر مورد تیمم پاک باشد و پاکیزه نباشد، این حرام است تیمم، تیمم بگیری طهارت آور نیست، بلکه فاقد الطهورین هستید.

و از این نمونه ها ما زیاد در قرآن شبیه داریم. نصوص و ظواهر مستقره قرآن، در مورد استفسار از قرآن ما زیاد داریم که بعد باید که این مباحث را عرض کنیم حضورتان.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته